

مطالعات تاریخ اسلام

سال اول / شماره اول / تابستان ۱۳۸۸

# تأثیر اندیشه‌های رایج بر رفتار سیاسی مردم کوفه از سال ۳۵ تا ۶۱ هجری

دکتر علیمحمد ولوی<sup>۱</sup>  
سیمین قربانپوردشتکی<sup>۲</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

بحران‌هایی که از سال‌های ۳۵ تا ۴۰ هـ.ق مسلمانان را درگیر خود نمودند؛ تشخیص حق و باطل را برای آحاد جامعه اسلامی سخت کرده بود. کناره‌گیری جمع‌کنثیری از صحابه بر جسته پیامبر (ص) از دخالت در آنچه تعبیر به فتنه می‌شد، شک و تردید مسلمانان را در این زمینه دوچندان کرد.

جنگ جمل اولین نمود رو یاری اندیشه‌های آرمان‌گرایانه و سنت‌گرا در مشارکت یا عدم مشارکت مردم کوفه در یاری علی (ع) در برابر اهل جمل بود. در رو یاری عراق و شام، گرچه حقانیت علی (ع) برای عراقیان محرز شده بود ولی باز هم گروه‌هایی تحت عنوان قراء، در همراهی یا عدم همراهی با علی (ع) دچار شک بودند. به طوری که عده‌ای از آنان جهاد در ثغور را بر شمشیر کشیدن بر روی هم‌کیشان خود ترجیح می‌دادند؛ و دسته‌ای دیگر نیز شرط همکاری با علی (ع) را منوط به عدم شروع جنگ از طرف او قرار دادند. (ابن مزاحم، ۱۹۹۰، ۱۱۵) پایان جنگ صفین هم که به مسئله حکمیت منجر شد یکی از نتایجش ظهور فرقه افراطی خوارج، از میان گروه‌های طرفدار علی (ع) بود. اندیشه شیعی که سابقه آن به دوره قبل از رحلت پیامبر (ص) برمی‌گردد. در این دوره با تجربه حاکمیت پنج‌ساله علی (ع) توانست حضور فعال و مثبت خود را در تحولات این دوره به اثبات رساند. بعد از این دوره، نگرش این اندیشه آرمان‌گرایانه نسبت به عدم پذیرش وضعیت موجود، گرچه مانند خوارج به رفتار سیاسی مقابل حاکمیت منجر گردید اما در نگرش و در رفتار، بطور کامل با افراطی‌گری خوارج تفاوت داشت.

اگر به اندیشه‌های فوق (ارجاء (خالص)، خروج و تشیع) اندیشه چهارمی تحت عنوان جبر (خالص) که عملاً در دوره اول اموی به طور رسمی وارد میدان سیاست گردید (تا قبل از تحول عمده این اندیشه در دوره دوم امویان توسط جهم بن صفوان در تقابل با حکمیت اموی، مشروعیت سیاسی حاکمیت اموی مدیون آن بود) اضافه کنیم، پی‌خواهیم برد که تشتت حاصل از این افکار، چه تاثیری بر رفتار سیاسی مردمی که درگیر مسایل متنوع این دوره بودند، گذاشت.

اندیشه‌های برجسته‌ای که به نوعی پشتوانه رفتارهای سیاسی مخالف و موافق حاکمیت، در کوفه بودند؛ در دو طیف فعال و منفعل قابل تفکیک عبارتند از: خروج، تشیع، ارجاء خالص و جبر خالص:

### ۱- اندیشه‌های فعال در تقابل با حاکمیت سیاسی

اندیشه خروج را می‌توان از اندیشه‌های بکر عربی<sup>۱</sup> دانست؛ که متأثر از وضعیت جغرافیایی شبه

۱- از آن جهت که برگرفته از روحیه تفردگرایی و گریز از مرکزی اعراب می‌باشد.

جزیره‌ی عربستان و اوضاع اجتماعی حاکم بر قبایل عرب ساکن در این مکان بوده است. واکاوی چنین اندیشه‌ای ما را به مبداء آن یعنی قبایل بدوی، آن‌هم قبایل ساکن در نواحی شمالی شبه جزیره و عراق می‌رساند. قبایل ربیعیه و تمیم که قبل از اسلام در این مناطق از قدرت و شوکت خاصی برخوردار بودند؛ (نولدکه، ۱۳۷۸، ۳۵۵؛ سمعانی، ۱۹۸۸، ۳۳۶) توانایی تحمل انحصار قدرت و سروری را در خاندان قریش نداشتند. بنابراین سابقه آنان در صدر اسلام با مسئله ارتداد گره خورده بود. حضور پررنگ این گروه‌های قبیله‌ای در مقابل حاکمیت سیاسی مدینه، با نمایندگی سجاح و طلیحه الاسدی حاکی از این نارضایتی بود. حاکمیت سیاسی با وجود سرکوب شدید این گروه‌ها در جریان جنگ‌های رده موفق به زدودن تفکر قیدستیزی و گریز از مرکزی از اذهان این گروه‌های قبیله‌ای نشد. (جوادی علی، ۱۳۶۷، ج ۱، ۲۱۲)

اسکان این گروه‌های قبیله‌ای در شهرهای تازه تاسیسی چون کوفه و بصره، تحت حاکمیت قریش؛ و کاهش فتوحات هم‌به‌روز اندیشه‌ی خروج دامن زد. قتل عثمان، بعد از جنگ‌های رده‌اولین واکنش آشکار این تفکر به وضعیت موجود بوده است؛ و سرانجام این تفکر، با پشتوانه دینی به طور کامل با شعار «لا حکم الا لله» در ماجرای حکمیت، موجودیت رسمی خود را به رقبای خویش اعلام کرد. (ابن مزاحم، ۱۹۹۰، ۵۱۸-۵۱۲؛ بغدادی، ۱۳۴۴، ۴۳-۴۲)

علاوه بر ویژگی‌های روانی فوق، عوامل دیگری نیز در بروز این اندیشه موثر بوده است: تاثیر برداشت‌های افراطی از قرآن در تقویت اندیشه خروج که با ترویج اسلام منهای احادیث نبوی از سوی عمر حمایت شد از جمله عوامل بارز رشد این اندیشه بوده است. او در اعزام معلمان دینی از مدینه به کوفه، به آنان توصیه کرد که: «شما به شهری می‌روید که ایشان را با قرآن، زمزمه‌ای همچون زمزمه زنبور عسل است. آنان را با بیان احادیث از قرآن باز ندارید و سرگرم نسازید. تنها به قرآن ممارست کنید و کمتر از رسول خدا (ص) روایت نقل کنید.» (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۶، ۷)

منع کتابت حدیث از رسول خدا (ص) که اول شارح و مفسر قرآن بود، گرچه در راستای سیاست‌های تمرکزگرایی حاکمیت در این موقعیت بحرانی بعد از مسئله ارتداد از سوی عمر دنبال می‌شد اما در مدت زمان نه چندان طولانی، ضربه جبران ناپذیری بر نحوه درک، فهم، تفسیر و تاویل قرآن، از طریق ذهن سطحی نگر اعراب، وارد کرد. آنان بر اساس همین نگرش سطحی و درک غیر انتزاعی، قرآن را

تفسیر به رای می کردند و آن را با تربیت بدوی خود وفق می دادند. نهایت دوگونگی رفتار این گروه در صفین با پشتوانه همین سطحی نگری بروز کرد. چون شامیان از روی اضطراب با تمسک به سیاست عمر و عاص، قرآن‌ها را بر نیزه کردند، این گروه گفتند: برای جلوگیری از خون‌ریزی باید به حکم قرآن گردن نهیم. خیزش نمادین مسعر بن فدکی و زید بن حصین در راس بیست هزار تن از این جماعت - که به زهاد، عباد، برانیس و لباده پوشان پیشانی سیاه کوفه و بصره معروف بودند، با خلع عنوان امیر مومنان از علی (ع) جلوه گر شد و او را تهدید کردند که اگر به حکم قرآن گردن نهد، او را چون عثمان خواهند کشت. سطحی نگری و خودرایی ناشی از این رفتار، تلاش های علی (ع) را برای آگاه کردن آنان که معاویه قرآن را به عنوان وسیله ای برای جلوگیری از شکست نهایی بر نیزه ها کرده، بی نتیجه گذاشت و آنان با جسارت علی (ع) را مجبور به پذیرش حکمیت کردند. (ابن ابی الحدید ۱۳۶۷، ج ۱، ۳۳۳-۳۳۲؛ شهرستانی ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۰۶) انتخاب حکمین، جهت گیری آنان را با زهم بر اساس همان سطحی نگری، نسبت به موضع پیشین تغییر داد و در یک واکنش سریع با فریاد لاحکم الله، در اصل عدم تمکین خود را به حکمین قرشی و یمانی اعلام کردند. (ابن عبدربه، ۱۹۸۸، ج ۳، ۳۴۲) آنها طی این چرخش، ضمن توبه از پذیرش حکمیت، علی و هر آنکه به حکمیت رای داده بود را به دلیل عدم توبه، تکفیر کردند. (ابن مزاحم، ۱۹۹۰، ۵۱۸-۵۱۷؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۳، ۱۳۵)

پیامد این شرایط، ظهور رسمی و سازمان یافته تشکلی از پیروان این اندیشه به نام خوارج را به دنبال داشت. آنان به سرعت برای عملکرد خود با تاسی از اندیشه خروج منشورهای صادر نمودند که دیدگاه‌های این گروه را نسبت به حاکمیت سیاسی، رهبری جامعه و برخورد با پیروان سایر اندیشه‌های رایج مشخص می کرد. (شهرستانی، ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۱۰۱) از دیدگاه سیاسی، بر اساس خصلت و ویژگی خاصی که از سوی این گروه در نفی وضعیت وجود داشت؛ همواره رفتار سیاسی آنان را در مقابل حاکمیت سیاسی قرار می داد؛ به طوری که مسئله خوارج، به عنوان یکی از مسایل حاد حاکمیت سیاسی، هزینه‌های جانی و مالی هنگفتی بر حاکمیت تحمیل کرد.

از دیدگاه مروجان این اندیشه، میزان مشارکت سیاسی مردم که در واقع متأثر از اندیشه گریز از تمرکزگرایی سیاسی عربی بود بسیار گسترده گشت؛ به طوری که یکی از اهداف مهم خوارج، رفع انحصار خلافت از قریش گردید و دامنه این مشارکت با گسترش محدوده جغرافیایی حضور این

گروه‌ها گسترده تر شد. از دیدگاه آنان هر عربی که لیاقت و شایستگی خود را از لحاظ دینی-سیاسی، به اثبات رسانده باشد، می‌تواند رهبری و خلافت جامعه را بر عهده گیرد. (شهرستانی، ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۰۸) دامنه نفوذ این اندیشه، از مرزهای عربی فراتر رفت و به ایران و سرزمین‌های دور از خلافت مرکزی کشانده شد. انعطاف‌پذیری این اندیشه باعث گردید تا خلافت و رهبری از قید نژاد و جنس، آزاد و برای عرب و عجم، آزاده و برده و زن و مردی که لیاقت این کار را داشته باشد، مشروع اعلام شود. (اشعری، ۱۳۷۱، ۲۱۸)

نمود تاثیر عملی این اندیشه‌ی تند و افراطی در جامعه، باعث شد تا فرد غیر متدین به دین خوارج حتی برادران خونی‌شان را کافر قلمداد کرده و جان و مالش بر این مومنان سطحی‌اندیش و متعصب، مباح شود! (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۳، ۲۱۳)

این اندیشه که از ذهن متنسکان سطحی نگر کوفه تراوش یافت؛ سپاه در آستانه‌ی پیروزی کوفه در صفین را به سستی کشاند و انسجام آن را برای همیشه در همراهی با علی (ع) در مقابل شامیان فروپاشید. آنان با برپا کردن جنگ نهروان (که پیامدهای عاطفی آن تا سالها بر روحیه مردم کوفه حاکم بود) در واقع زمینه را برای سر برداشتن اشرافیت قبایل که در پی فرصتی، برای وارد کردن ضربه نهایی به مشارکت فعال مردم در همکاری با علی (ع) بودند را فراهم کردند؛ به طوری که سپاه بیش از شصت هزار نفری کوفه، به تاسی از این افراد از اطاعت علی (ع) در رفتن به شام، سرپیچی کردند. (ابن اعثم، ۱۹۹۱، ج ۴، ۲۵۸-۲۵۷)

در سوابق معاویه، با شناختی که از وجود صاحبان همین اندیشه (خروج) در سپاه حسن بن علی (ع) داشت؛ شایعه صلح را پراکند. پیامد عملکرد آنان در این زمان نیز به اضمحلال سپاه متشتت حسن (ع) و سقوط مرکزیت سیاسی کوفه انجامید. (مفید، ۱۹۸۹، ۱۹۰-۱۸۹)

اوج تأثیر اندیشه خروج در دوگونگی رفتار سیاسی مردم کوفه، بخصوص شیعیان در ائتلاف با دشمن خود یعنی امویان در مقابله با فتنه خوارج بود. (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۳، ۲۵۲) طبری می‌گوید: گروه‌هایی از پیروان این اندیشه که در نهروان در مقابل منطق قوی علی از جنگ کنار کشیدند، در جنگ با معاویه هیچ‌شکی بدل راه ندادند؛ بنابراین همزمان با حضور معاویه در کوفه، عروه بن نوفل اشجعی در راس خوارج بر او خروج کرده و شامیان را شکست داد. معاویه که سرسختی خوارج در برابر سپاه شام

را دید؛ پیروان اندیشه مخالف این تفکر، یعنی شیعیان را بهترین گزینه، برای سرکوبی آنان انتخاب کرد. چون خوارج، شیعیان را رویاروی خود دیدند؛ گفتند: «وای [بر شما]! از ما چه می خواهید؟ مگر معاویه دشمن ما و شما نیست؟ بگذارید تا با او بجنگیم، اگر او را از میان برداشتیم، دشمن شما را دفع کرده ایم و اگر ما را از میان برداشت، شما آسوده اید.» (طبری، ۱۹۶۷، ج ۵، ۱۶۶)

این سیاست از دو جهت به دو گونگی رفتار مردم کوفه دامن می زد؛ جهت اول، با قرار دادن تفکر مخالف خوارج در برابر آنان، کوفه را درگیر یک جنگ فرسایشی طولانی مدت کرد؛ و دوم، با این سیاست، به دلیل کینه و نفرت ناشی از رویارویی این دو تفکر توانست از اتحاد آنان برضد حاکمیت اموی جلوگیری کند. علاوه بر موارد بالا تاثیر عمومی عملکرد ناشی از طرز تفکر خوارج، مردم کوفه را دچار رعب و وحشت کرده و آنان برای حفظ جان و مال خود، نه تنها با سیاست های حاکمیت در این خصوص، همراه می کرد بلکه در گرایش به تفکرات منفعلانه ی همسو با حاکمیت، در مقابل اندیشه های خارجی نیز هدایت می نمود بر اساس تفکر خوارج، مرتکب کبیره کافر، و خونش مباح بود. دایره این فتوا در عمل، تمام مسلمانان غیر خارجی را دربر می گرفت. بنابراین اکثریت جامعه یا باید به کفر خود اقرار و توبه کرده و آیین خوارج را می پذیرفتند و یا جان و مالشان را از دست می دادند. (ابن شاذان، ۱۹۸۲، ۲۱)

راه سومی که آنان را در پناه خود قرار می داد، فتوا علمای مر جئه، در تفکیک عمل از ایمان بود. (شهرستانی، ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۳۷) گرچه این فتوا توانست آرامش خاطر مردم کوفه را در این زمان فراهم کند؛ اما به مرور، یکی از مهم ترین عوامل توجیه کننده اعمال حاکمیت اموی در نزد مردم کوفه گشته و موجب انفعال و سکوت آنان می شد.

اندیشه خروج، گرچه تاثیری در بروز رفتار دو گونه، در عدم پذیرش وضعیت موجود و تقابل با حاکمیت برای خوارج نداشت اما در روابط داخلی آنان در دراز مدت بی تاثیر نبود؛ تفسیر به رای قرآن مهم ترین عامل عدم وحدت و انسجام این گروه بود. خوارج بر اساس خصلت تربیتی که داشتند، هر کدام خود را مفسر و عالم به احکام دین می دانستند. این خود بینی تحمل نظرات مخالف را برای آنان مشکل می کرد. (همان، ۱۱۹) تلاطم فکری آنان در مسئله خلافت و رهبری نیز مشهود است. آنان گرچه از بدو خروج با انتخاب رهبر کار خود را آغاز کردند؛ سرانجام به این نتیجه رسیدند که وجود امام برای

جامعه رانفی کرده و اعلام کنند که: «که مردم را به امام هیچ حاجتی نیست. بلکه برایشان واجب است که در میان خود به انصاف کار کنند؛ و از انصاف در نگذرند.... (همان: ۱۵۷)» دیدگاه خوارج در مورد امامت و رهبری و عدم توانایی تشکیل حکومت در دوره حیات سیاسی خویش، عدم تمرکزگرایی سیاسی آنان را تایید می کند. اندیشه خروج که پایه آن بر دو گونگی ریخته شد؛ بعد از اعلام موجودیت، علاوه بر تاثیری که بر رفتار سیاسی مردم کوفه در یاری نمودن امویان، در سرکوب آنان داشت از نظر روابط داخلی نیز خودشان را تحت الشعاع قرار داد، زیرا تربیت بدوی این گروه، بر رفتار و عملکردشان غالب بود.

همان طور که گفته شد، تشکیل هسته اولیه اندیشه شیعی به زمان پیامبر بر می گردد. پیشگامان این گروه همچون ابوذر غفاری، مقداد، سلمان، جندب بن جناده و عمار، چه در زمان حیات پیامبر، و چه بعد از آن، دوستی و پیروی خود را از علی (ع) ابراز می کردند. (نوبختی، ۱۹۱۳، ۱۶-۱۵؛ اشعری، ۱۳۱۴، ۷۱) از این گروه عمار یاسر که در دوره پرتلاطم جنگ های داخلی حضور فعال داشت. (ابن عبدالبر، ۱۹۹۳، ج ۳، ۱۱۳۵) همراه گروهی از مهاجران و انصار با علی (ع) از مدینه خارج گشته و برای رویاری با پیمان شکنان و همراهی با سیاست های علی (ع) در رابطه با شام به عراق آمد. عمار به همراه گروهی از شیعیان علی (ع)، چون هاشم بن عتبّه (مقال)، مالک اشتر، فرزندان صوحان، عدی بن حاتم، عمرو بن حمق، حجر بن عدی، هسته اولیه تشیع را در کوفه پی ریزی نمود. این گروه همانند اسلاف خود، بر اساس اندیشه شیعی، خلافت و رهبری را حق خاندان پیامبر (ص) و از اعقاب علی (ع) و حضرت زهرا (س) می دانستند.

آنچه اهمیت و پایایی این اندیشه را در طول تاریخ نسبت به سایر مذاهب باعث شده است؛ ویژگی های خاصی چون، پویایی و سرزندگی، آینده نگری و معطوف به ارزش بودن آن می باشد. بر این اساس، حاکمیت سیاسی امویان از دیدگاه شیعیان آرمان گرا، نامشروع و مردود قلمداد می شد. رفتار سیاسی این گروه طبق برنامه ریزی خاص، از دو استراتژی متفاوت با هدف یکسان یعنی مبارزه منفی (تقیه) و مبارزه مسلحانه در شکل اعتراض و قیام در مقابل حاکمان برخوردار گشت. کوفه از تشکیل هسته اولیه تا تکوین و تثبیت این اندیشه، به دلیل شرایط سیاسی - اجتماعی خاص، رفتار سیاسی خود را بخصوص بر محور مبارزه مسلحانه مستقر کرده بود.

با توجه به اینکه هدف نهایی این اندیشه، عملی کردن حاکمیت دین سالار عصر نبوی بوده است؛ از بعد عملی توجه خاصی به مشارکت فعال مردم در ابعاد مختلف اجتماعی داشت. این تفکر متأثر از جامعه فعال زمان رسول خدا (ص) بود. (ابن سعد ۱۹۸۵، ج ۲، ۶۷-۶۶) نمود این تفکر را در رابطه‌ی حاکمیت و مردم در دوره خلافت علی (ع) در کوفه می‌توان مشاهده کرد.

بعد از رحلت پیامبر، گرچه دامنه‌ی مشارکت مسلمین در امور سیاسی تا حد زیادی کاسته شد اما هنوز هم با توجه به نهادینه شدن این روحیه در دوران طلایی پیامبر (ص)، بسیاری از مسلمانان، از انتقاد و پیشنهاد به حاکمیت فروگذار نبودند و حاکمیت نیز به نظرات آنان در بسیاری از موارد ترتیب اثر می‌داد. مشورت‌های ابوبکر و عمر با سران و بزرگان در مورد مسائل حاد نظامی، سیاسی و اقتصادی، (بلاذری، ۱۹۷۸، ۳۳۷؛ ابویوسف، ۱۳۰۲، ۳۵) در اجازه‌ی انتقاد به ساکنان ولایات و عملی کردن این نظرات و خواسته‌ها، بخصوص در عصر عمر - که دوره شکل‌گیری پادگانهای مرزی چون کوفه و بصره بود - به وضوح دیده می‌شود. روابط کوفه در زمینه‌های مختلف، بخصوص در تعویض امیران بادستگاه خلافت، نمود بارزی داشت به طوری که خلفا گرچه در انتخاب امیر دخالت می‌کردند ولی در عزل او، تابع نظر مردم این شهر بودند. (ابن اثیری، ج ۲، ۴۳۳؛ ابن فقیه ۱۹۹۶، ۲۱۹)

در دوره عثمان که امویان بر ایالت‌های مهم، تسلط یافته و زمینه‌های کاهش مشارکت مردم راباعث می‌شدند؛ هنوز هم، مردم با توجه به فرهنگ غالب، ارتباط خود را با خلیفه حفظ کرده و عملکرد او را زیر سوال می‌بردند. عزل ولید (ابن اعثم، ۱۹۹۱، ج ۳، ۳۸۲) و سعید (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۶، ۱۵۹) از سوی مردم کوفه و شرکت در شورش سراسری از این نمونه‌هاست. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۴، ۳۶۵-۳۴۰؛ ابن عبد ربه، ۱۹۸۸، ج ۳، ۲۹۳).

تأثیر تجربه خلافت پنج ساله علی (ع) در کوفه، این اندیشه را در طولانی مدت در راس رفتارهای سیاسی صاحبان این اندیشه، در جهت مقابله با حاکمیت مرکزی که حضور فعال و مشارکت جوی آنان را به قید می‌کشید، قرار داد.<sup>۱</sup>

تأثیر عملکرد علی (ع) در پیاده کردن حاکمیت دینی، پشتوانه محکمی برای استقرار و تثبیت این اندیشه، در میان مردم کوفه بود. مدل حاکمیتی که این اندیشه به تأسی از این عملکرد در اداره جامعه

۱- از نمونه‌های حرکت‌های کوفیان در مقابل حاکمیت اموی در این دوره می‌توان به حرکت حجر بن عدی، و حادثه کربلا اشاره کرد.



ارائه می دهد، خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه است که دیدگاههای علی (ع) در حقوق متقابل والی و رعیت را نشان می دهد؛ تاثیر این دیدگاه در تقابل مردم کوفه با حاکمیت سیاسی اموی در دوره مورد بحث به خوبی مشهود است. (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، ۲۵۰-۲۴۹)

مشارکت مردم در این دوره به اوج خود رسیده بود. خلیفه چنان به مشورت با مردم اهمیت می داد که در برخی موارد، این شبهه را در پژوهشگران اخیر ایجاد می نماید که علی (ع) فرد ضعیفی بوده، از آن جهت که در برابر خواسته های مردم، تسلیم می شده است. نمونه این برداشت از علی (ع) در کتاب جانشینی محمد (ص) اثر مادلونگ اندیشمند آلمانی به خوبی مشهود است. مادلونگ تسلیم علی (ع) در برابر خواسته مردم در ماجرای حکمیت راناشی از ضعف او و زیرکی معاویه قلمداد می کند. او می گوید: «... در رهبری علی در این لحظه ی بحرانی اما سرنوشت ساز، آشکارا فتوری تاسف بار به چشم می خورد، او به اکثر سپاه خود اجازه داد تا اراده خویش را بر او تحمیل کنند. [چنانکه] گویی شیخ قبيله است نه امیر مومنان.» (مادلونگ، ۱۳۸۵، ۳۳۲)

## ۲) اندیشه های منفعل کننده رفتار سیاسی مردم کوفه در برابر حاکمیت

در برابر اندیشه های مشارکت طلب در کوفه، عملکرد منفعلانه صحابه برجسته پیامبر (ص) چون: سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمه، اسامه بن زید و زید بن ثابت، و موضع گیری آنان در مسایل سیاسی و نظامی چون مسئله خلافت و جنگ های داخلی، برانفعال جامعه تاثیر بسزایی داشت. گروه فوق با ذکر احادیث نبوی و اجتهاد شخصی، عدم مشارکت خود را با تاکید بر دوری از فتنه ها توجیه می کردند. (دینوری، ۱۹۶۰، ۱۴۳-۱۴۲) عبدالله بن عمر در برابر اصرار گروهی که او را برای قبول خلافت دعوت کردند گفت: «این کار [خلافت] را انتقامی در پی است و من خودم را دچار آن نمی کنم، کسی را جز من بجوید.» (همان) موضع منفعلانه ی وی در جریان جنگ های داخلی با افکار رخوت انگیز همراه بود و می گفت «من در فتنه جنگ نمی کنم و پشت سر هر کسی که پیروز شود نماز می گذارم.» (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۴، ۱۴۹) این گروه دعوت علی (ع) را برای شرکت در جنگ های داخلی، به دلیل عدم توانایی در تشخیص حق از باطل رد کردند، سعد بن ابی وقاص گفت: «برای من شمشیری بیاورید که دارای دو چشم و دو لب و زبان باشد و بگوید این مومن و آن کافر است.» (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۳، ۱۴۳؛ دینوری، ۱۹۶۰، ۱۴۳-۱۴۲) عبدالله بن عمر گفت: «... مرا به

آنچه نمی دانم و ادا نکنید.» (همان) محمد بن مسلمه نظر خود را در مورد جنگ های داخلی چنین بیان می کرد که «... پیامبر (ص) فرمود: به زودی فتنه و اختلافی [میان امت] پدید خواهد آمد. در آن هنگام تو شمشیرت را به احد بیاور و آن را بر آن کوه بزن و در خانه خود بمان تا آن که دستی خطاکار سویت دراز شود [تورا به ستم بکشد] یا مرگ طبیعی تو را فرارسد و من دیروز شمشیر خود را شکستم.» (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۳، ۴۵۴) اسامه بن زید از علی خواست که او را از وارد شدن به امور سیاسی معاف دارد، چرا که با خدای خود عهد کرده با کسی که به یگانگی خدا شهادت می دهد؛ جنگ نکند. (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۴، ۶۹) عمران بن حصین خزاعی مردم را از شرکت در فتنه منع می کرد و به آنان توصیه می نمود در این گونه مواقع، در خانه های خود مانده و دخالت نکند. (همان، ۲۸۸)

صرفه نظر از انگیزه های سیاسی که در پشت این تفکر و عملکرد مروجان آن خفته بود، قداست این گروه نزد مردم باعث شد؛ رای و عمل آنان تاییدی برای افکار و اعمال مردمی گردد که یاد چار شک و تردید بودند و یا به دنبال توجیهی برای کنار کشیدن خود، از این معرکه. این اندیشه علاوه بر تاثیر بسزایی که در سستی، رخوت و به انفعال کشیدن مسلمانان در این دوره بحرانی داشت در طولانی مدت به عنوان کارسازترین وسیله ها برای سلب مشروعیت قیام های مخالف، به نفع حاکمیت اموی عمل کرد.

پایان یافتن جنگ صفین و پیدایش خوارج با اندیشه های افراطی، به ظهور اندیشه منفعل کلامی تحت عنوان ارجاء بار و بیکرد مختلف منجر شد. در میان برداشت های مختلف، نقش کارکردی دو برداشت یعنی به تاخیر انداختن کیفر گناهکار تا روز قیامت و تفکیک عمل از ایمان، بر رفتار سیاسی مردم کوفه تاثیر بسزایی داشت. طرح «تفکیک عمل از ایمان» (شهرستانی، ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۰۷) از سوی علمای این دیدگاه فقهی - کلامی در برابر «کافر دانستن مرتکب کبیره» که از سوی خوارج، برای توجیه قتل و عام مخالفان خود طرح شد (بغدادی، ۱۳۴۴، ۴۴-۴۲) گرچه به آرامش اجتماعی در جامعه بحران زده کمک کرد اما در طولانی مدت توجیهی برای عملکرد حاکمیت سیاسی، در شکستن حرمت های دینی و سنتی گردید. فضل بن شاذان در معرفی دیدگاه این گروه می گوید: مرئنه به کسانی گفته می شود که معتقدند ایمان از عمل جداست. از دیدگاه این افراد اگر کسی پدر، مادر، خواهر، برادر و یا فرزند خود را بکشد یا کعبه را ویران کند یا قرآن را بسوزاند یا نبش قبور کند. این اعمال به ایمان او ضرر نمی رسانند

؛ اصل ایمان قرائت شهادتین است که اگر این را گفت، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل خواهد شد. (ابن شاذان ۱۹۸۲: ۲۱-۲۰) پس بر اساس این اندیشه کشتن حسین بن علی (ع) مباح شمردن جان، مال و ناموس مردم مدینه، به دستور یزید و آتش زدن خانه کعبه، خدشه ای به ایمان حاکمان و مجریان این اعمال وارد نمی کرد. (شهرستانی، ۱۹۹۰، ج ۱، ۱۳۷)

اندیشه ی همسوی دیگری که چون اندیشه مر جئه خالص مورد توجه حاکمیت سیاسی قرار گرفت، اندیشه جبر خالص بود. صلح حسن بن علی (ع) و واگذاری حاکمیت به معاویه به دلیل شرایط سیاسی حاکم (دینوری، ۱۹۶۰، ۲۱۸) ناشی از تحولات این دوره در این زمینه بی تاثیر نبوده؛ گرچه اندیشه ای چون جبر - آنهم از نوع خالص که در برابر اختیار قرار می گرفت - در جامعه آن زمان ناشناخته نبود ولی وارد کردن این اندیشه به صحنه سیاسی و قرار گرفتن آن در خدمت حاکمیت، در به انفعال کشاندن رفتارهای سیاسی مردم تاثیر بسزایی داشت. امویان پایه حاکمیت خود بر مردم را از این اندیشه گرفتند. آنان با توسل به اندیشه ی جبر خالص، به طرح نظریه خلیفه الهی پرداختند و از طریق این نظریه خود را نماینده خدا بر روی زمین معرفی کرده و با تکیه بر جبر گرایی پایه و اساس حاکمیت خود را مستحکم نمودند. این اندیشه، نوعی انحصار طلبی سیاسی را در خاندان اموی بوجود آورد که از طریق آن، حاکمیت آنان را برای مردم توجیه می کرد. (عطوان، ۱۳۷۱، ۲۱۸-۲۱۴) تبلیغ این نظریه کوششی برای قداست سازی حاکمان اموی بود. آنان با رواج اندیشه جبر در کنار ارجاء خالص حاکمیت خود را برآیند خواست و اراده الهی جلوه می دادند. بر اساس این نظریه، مسلمانان مکلف به اطاعت و فرمانبرداری از آنان بودند. میزان مشارکت مردم، با ملاک حاکمیت مشخص شد و خارج از آن «خروج» قلمداد می گردید (طبری، ۱۹۶۷، ج ۵، ۲۲۰). این امر، به حاکمیت در سرکوب رفتارهای سیاسی مخالف، مشروعیت می بخشید. هر گونه شورش و تمرد علیه حاکمیت، تمرد در برابر خداوند محسوب می شد و این خداوند بود که متمردان را بدست امویان به هلاکت می رساند. (النویری، ۱۳۶۹، ج ۷، ۲۰)

زیاد بن ابیه در یکی از خطبه های خود بر نظریه جبر تاکید کرد که: «ای مردم ما راهبران شما شده ایم و به قدرتی که خداوند به ما داده راهتان می بریم و به کمک غنیمتی که خدا به ما سپرده از شما حمایت می کنیم. ما را بر شما حق شنواییست و اطاعت در مورد چیزهایی که بخواهیم، و شما را به ما

حق عدالت است، در مورد چیزهایی که به عهده داریم، بوسیله نیکخواهی، سزوار عدالت و غنیمت ما شوید.» (طبری، ۱۹۸۵، ج ۵، ۲۲۱-۲۲۰) عبدالله بن همام سلوی این نظریه را در قالب شعر برده و تعزیت مرگ معاویه و تهنیت خلافت یزید را چنین بیان می‌کند: «یزید! بر از دست دادن مردی مورد اعتماد، صبوری کن؛ و بر انتخابت به حکومت از سوی خداوند، سپاسگزار باش. خلافت پروردگارت را دریاب که گستاخان، چون ناتوانش ببینند در آن طمع کنند.» (عطوان، ۱۳۷۱، ۲۲۱-۲۲۰)

اندیشه جبر خالص، میزان مشارکت سیاسی مردم را پایین آورد. امویان در این زمینه بخصوص در مورد کوفه از امرایی استفاده می‌کردند که از لحاظ اندیشه و عمل همسو با خودشان باشند. افرادی چون زیاد و حجاج و عمر بن یوسف (ثقفیان) از جمله حاکمانی بودند که مخالفان خود را به اشد مجازات می‌رساندند.

حاکمیت در پیاده کردن اندیشه (جبر خالص) که پشتوانه ای قوی برای او بود، هیچ تردیدی به خود راه نمی‌داد. زیاد بن ابیه این نظریه را در جریان مخالفت حجر و یارانش، در نامه ای به معاویه چنین نوشت: «... «خدا» برای امیر مومنان تجربه ای نیکو پیش آورد که بر ضد دشمن وی تدبیر کرد. زحمت یاغیان را از پیش وی برداشت. طغیان گرانی از ابو ترابیان و سبائیان که سرشان حجر بن عدی بود؛ با امیر مومنان، مخالفت کردند و از جماعت مسلمانان بریدند و بر ضد ما جنگ انداختند. خدا ما را بر آنان غلبه داد و بر آنان تسلط یافتیم.» (طبری، ۱۹۸۵، ج ۵، ۲۷۲) عبیدالله بن زیاد نیز، این نظریه در قالب سخنانی، خطاب به اسیران کربلا، گفت: «حمد «خدای» را که رسواتان کرد و به کشتن داد و قصه شما را تکذیب کرد.» او خطاب به زینب (س) گفت: «کار خدا» را با خاندانت چگونه دیدی؟! چرا که «خدا» دل مرا از سرانجام طغیانگرت و یاغیان سرکش خاندانت، خنک کرد.» (مفید، ۱۹۷۹، ۲۴۴) بر اساس این نظریه، انسان، اراده ای در انجام کارها نداشته و اراده خداوند است که انسان را مجبور به انجام عمل می‌نماید. اشاعه این نظریه هم در مشروعیت امویان و هم در توجیه بدعت‌های بزرگی که بوجود می‌آوردند، نقش عمده ای داشت. تاثیر این اندیشه در دوره بعد با امارت یافتن حجاج بر عراقین، با شدت پیشین ادامه یافت. عبدالملک بن مروان به او سفارش کرد که: «چون به کوفه رسیدی چنان لگد کوبش کن که اهل بصره بدان زبون شوند.» خطبه آغازین حجاج در کوفه، مبین این دیدگاه از سوی حاکمیت است که گفت: «ای مردم عراق و ای اهل ناسازگاری و دورویی و نافرمانی و زشت خویی.» (یعقوبی،

۱۹۹۳، ج ۲، ۱۹۳-۱۹۲) «...امیر مومنان خود، تیرها را بریخت و مرا از همه تلخ کرده و محکم تر دید. اگر به استقامت آید؛ کارتان به استقامت گراید، و اگر راهها را بر من ببینید، مرا مقابل هر کمینگاهی مراقب خواهید یافت. به خدا از گناهتان نمی گذرم و عذرتان را نمی پذیرم. ای عراقیان ای اهل شقاق و نفاق و اخلاق بد، بخدا شدت عمل من چنان است که پندارید که مرا از روی دقت انتخاب کرده و از روی تجربه بسته اند. به خدا شمارا به چوب پوست می کنم و چون کلوخ به هم می کویم و چون شتر می زنم و چون سنگ در هم می کشم. ای مردم عراق، مدتها در ضلالت کوشیده اید و در جهالت فرو رفته اید، ای بندگان عصا (خشبیه) و فرزندان کنیز، من حجاج بن یوسفم، به خدا وعده من تخلف ناپذیر است. از این دسته بندی ها، بگوها و قال و قیل ها و هر چه بود، دست بردارید. ای نابکاران اینها به شما چه مربوط! هر کس بکار خود بنگرد و دقت کند که شکار من نشود. ای اهل عراق... شمارا به شمشیری می کشم که در زمستان و تابستان غلاف نمی کنیم تا خدا کجی شمارا به استقامت آرد و سخت سری های شمارا نرمش دهد...» (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، ۱۲۸-۱۲۷؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۴، ۱۴۰-۱۳۹).

بوجود آمدن جو ناشی از این اندیشه ها، جامعه را به سکوت، رکود و فرمانبرداری کورکورانه می کشاند، به طوری که تمام تلاش مردم، جلب رضایت حاکمیت بود تا جان و مال خود را که در غیر این صورت تهدید می شد؛ در امان نگه دارند.

اولین نمود استراتژی مقابله مسلحانه شیعیان کوفه با حاکمیت اموی، در شکل اعتراض حجر بن عدی کندی و تشکلی از یاران او بود؛ این رفتار، در پی زیر پا گذاشتن مفاد قرارداد صلح حسن بن علی (ع) که شیعیان را از فشار حاکمیت مصون می داشت بروز کرد. توقیف مقرری شیعیان، حجر را بر آن داشت تا در میان ازدحام جمعیت در مسجد کوفه، مغیره بن شعبه را که بر منبر سب علی (ع) و مدح عثمان رامی گفت مورد خطاب قرار داده و بگوید: «...ای آدم بگوروزی ها و مقرری های ما را بدهند که از ما بداشته ای و حق نداشته ای. و کسانی که پیش تو بودند، چنین نمی کرده اند. سخت به مذمت امیر مومنان و تمجید مجرمان دل بسته ای.» اکثر حاضران در مسجد، گفته حجر را تایید کردند. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۵، ۲۵۵-۲۵۴) زیاد بن ابیه با همکاری اشراف قبایل، ابتدا مردم را با تهدید و ارباب از اطراف حجر پراکنده کرده و بعد از آن با نیروی نظامی همین قبایل، و تهدید روسای آنان، این حرکت را خاموش کرد. (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۶، ۲۱۹-۲۱۸)

آنچه در این زمینه اهمیت دارد، رویارویی و تاثیر سه اندیشه سیاسی در رفتار مردم کوفه در این مسئله بوده است؛ از یک سو اندیشه آرمان گرایانه حجر و یارانش در واکنش به سب علی (ع) و ضبط حقوقشان، و تاثیر اندیشه های منفعل مورد تایید حاکمیت سیاسی (امویان) چون جبر خالص از سوی دیگر. حاکمیت سیاسی با توجه به جبر خالص، اطاعت کورکورانه تابعان را خواستار بود. بر اساس این دیدگاه، حاکمیت بعد از به چالش کشیدن این حرکت، به تنظیم شهادت نامه ای از سوی سران و مردم کوفه پرداخت. تاثیر اندیشه ها و عقاید رایج در میان مردم، چون حفظ جماعت در سایه اطاعت و فرمانبرداری از حاکمیتی که نظم جامعه در سایه اقتدار آن فراهم می شد، کشتن حجر و یارانش را از هر نظر به نفع جامعه، موجه جلوه می داد. کارساز بودن این اندیشه در موجه جلوه دادن، سرکوب حرکت های مخالف، یکی از موثرترین عوامل رکود، انفعال مردم و عدم اعتراض به حاکمیت بود.

اندیشه حفظ جماعت با پشتوانه حمایت افراد ذی نفوذی چون عبدالله بن عمر و همفکرانش، در راستای اهداف حاکمیت کشیده شد. این تفکر، مهر تاییدی بود برای حاکمیت در برخورد با شخصیت های بزرگی چون حجر که اندیشه او و امثال او، ارکان اندیشه ی حاکم را مورد تهاجم قرار می داد. تاثیر این اندیشه را هم در رفتار و گفتار مردم و معاویه، در توجیه این عمل می توان یافت. همچون برخی از افراد قبیله ربیع که سابقه پیوندهای آنان با یمنی ها به قبل از اسلام می رسید، و بعد از اسلام نیز بر آن تاکید می شد؛ خویشان خود را به دلیل شهادت بر ضد حجر، مورد سرزنش قرار می دادند. این افراد التزام پیروی از جماعت را عنوان کردند و گفتند: «مانیز جزو مردمیم». چرا که برای حفظ جماعت، بسیاری از خویشان حجر نیز، بر ضد او شهادت دادند. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۵، ۲۷۰) معاویه در پاسخ عایشه که پرسید: «در مورد کشتن حجر و یارانش از خدا نترسیدی؟» گفت: «من نبودم که آنان را کشتم، کسانی آنان را کشتند که بر ضدشان شهادت دادند». (همان، ۲۷۹)

سرکوب حرکت حجر و کشتن او و یارانش که هر کدام از موقعیت بالای اجتماعی برخوردار بودند؛ اولین تجربه ای بود که حاکمیت سیاسی با کسب آن، میزان تاثیر عملکرد اندیشه سیاسی خود و اندیشه سیاسی رایج در جامعه را بر رکود و انفعال، رفتار سیاسی شیعیان محک زد. حاکمیت از این پس بنیان سیاست های آینده خود را در برخورد با اندیشه شیعی بر اساس این تجربه استوار کرد.

در بررسی عوامل به چالش کشیدن رفتار سیاسی شیعیان، سخن عبدالله بن عمر را که از نظریه

پردازان مهم اندیشه‌های منفعلانه بود، بیاد می‌آورد که می‌گفت: «من در فتنه جنگ نمی‌کنم و پشت سر هر کس که پیروز شود نماز می‌گذارم». و یا «... با فتنه‌انگیزی بیعت نکرده‌ام و هیچ‌کس مو من خفته‌ای را هم از خوابگاهش بیدار نکردم.» (ابن سعد، ۱۹۸۵، ج ۴، ۱۴۹) سخنان افرادی از این دست با توجه به نقش مرجعیتی که در جامعه داشتند، در گذشته و آینده‌ی رفتار سیاسی مردم کوفه تأثیر بسزایی داشت. گرچه تئوریسین‌های اندیشه‌هایی از این دست در عراق و خصوصاً کوفه، نیز کم نبودند. نمونه این تئوریسین‌ها در کوفه ابو موسی اشعری در زمان علی (ع) بود. او مردم عراق را از فرو رفتن در فتنه‌ای که قریش بدلیل رقابت در رسیدن به قدرت، بر پا کردند بر حذر داشت. اهمال او در فراخوان مردم به بیعت با علی (ع) و بعد از آن تشویق مردم، در عدم همراهی با علی (ع) در جنگ جمل، از بهترین نمونه‌های تأثیرگذار، بر دوگونگی رفتار سیاسی مردم کوفه، در برخورد با بحرانهای داخلی بود. او می‌گفت: فتنه‌ها چون درد شکم است، [که سرچشمه آن مشخص نیست] اکنون شمشیرهای خود را غلاف کنید و سر نیزه‌ها را بیرون کشید و زه کمان‌های خود را پاره کنید و کنج خانه خود بنشینید؛ قریش را به حال خود واگذارید که آنان چیزی نخواهند جز بیرون آمدن از سرای هجرت، [مدینه] و دوری از اهل علم و سرگرم کار حکومتند. بگذارید خودشان این شکاف و رخنه را ترمیم کنند و هر چه کنند، به خود خواهند کرد. هیچ دستی انگشت خود را نخواهد برید. شما نسبت به من نیکخواه باشید و به من خیانت مکنید تا دین و دنیا شما سلامت ماند و در این فتنه هر کس ستم کرده و آن را برانگیخته است، بدبخت شود.» (مفید، ۱۳۸۳، ۱۵۱-۱۵۰)

آنچه ابو موسی اشعری در این خطبه ایراد کرد از دو جهت مشارکت مردم کوفه را به چالش می‌کشید: انتقال شک و شبهه خود و صاحب‌نظران مرجئی در عدم توانایی در تشخیص جنبه حق و باطل. او به مردم می‌گفت: «... مایاران محمد (ص) از کار فتنه واقفیم، وقتی که بباید، شبهه آرد و چون برود، روشن می‌شود.» (طبری، ج ۴، ۴۸۶) جنبه دیگر چالش مشارکت مردم، به جنبه انحصار خلافت در میان قریش مربوط می‌شد. ابو موسی با وجود اینکه مانند سایر هم‌اندیشان خود، خلافت قریش را قبول دارد؛ ولی به نظر این پیریمانی، جنگ جمل یک امر خصوصی - خانوادگی بوده، و دخالت یمانی‌ها و تمیم و ربیع که در این دایره‌ی انحصار قرار نمی‌گرفته را؛ بی‌مورد می‌دانسته؛ چرا که سرانجام از بطن این اختلافات یکی از قریش به خلافت خواهد رسید. تأثیر تفکر ابو موسی در ماجرای حکمیت

نیز کوفیان راهمراهی کرد. چون ماجرای انتخاب حکم پیش آمد و یمانی‌ها از پذیرش حکم قریش خودداری کردند و بر انتخاب ابو موسی اصرار می‌کردند. علی (ع) به آنان گفت: «ابو موسی اشعری دشمن من است، مردم را در کوفه از یاری من باز داشته و آنان رانهی کرد، که با من همراهی کنند.» (یعقوبی، ۱۹۹۳، ج ۲، ۸۹) کوفیان و عراقیان گفتند: «جز به او رضایت ندهیم که ما را از آنچه در آن افتادیم بر حذر می‌داشت.» (ابن حجر عسقلانی، ۱۳۲۸، ج ۶، ۱۷۳)

موضع منفعلانه دو اندیشه ارجاء و جبر، در برابر اندیشه پویای شیعه، در رکود و سقوط حرکت‌های برخاسته از اندیشه سیاسی شیعی، نقش موثری داشت. برای امویان رویاروی با خوارج بسیار آسان‌تر بود؛ چرا که در میان مردم جایگاه اجتماعی نداشتند. ولی گسترش و تکوین اندیشه شیعه در کوفه، به دلیل ریشه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی؛ تنیدگی خاصی در ارکان زندگی اجتماعی این مردم، بوجود آورد و با وجود دو گونگی شدیدی که در رفتار این مردم، در رابطه با قیام‌های شیعی وجود داشت همواره این شهر، به عنوان کانون بحران خیز و تنش‌زاد برابر حاکمیت اموی محسوب گردید.

رویارویی این اندیشه‌ها در جریان رفتار سیاسی مردم کوفه مقابل حاکمیت یزید، با دعوت از حسین (ع) برای آمدن به کوفه و بدست گرفتن زمام امور مسلمین، به صورت رسمی آغاز شد. (مسعودی، ۱۴۰۹، ج ۳، ۵۴) حسین (ع) نیز از شرایطی که سنت مداران طی حاکمیت معاویه برای دین مداران بوجود آوردند، ناراضی بود؛ ناراضی بود؛ نارضایتی خود را با عدم بیعت با نماینده‌ی سنت مداران یعنی یزید و با هدف اصلاح امت جدش اعلام کرد و دعوت مردم کوفه را در این زمینه پذیرفت. (ابن طباطبا، ۱۳۵۰، ۱۵۲؛ ابن اعثم ۱۹۹۱، ج ۵، ۲۱) گرچه از سه گروه دعوت‌کنندگان کوفی تنها اقلیت آرمان‌گرایان، علی‌رغم فشارهای همه‌جانبه در کربلا حاضر شدند؛ تاثیر حضور و عملکرد این اقلیت، منجر به تثبیت پایه‌های اندیشه شیعی، به عنوان یک اندیشه مستقل گردید.

در واقع می‌توان گفت، اندیشه‌ی شیعی با توجه به عوامل مختلف، بخصوص هجوم افکار و اندیشه‌های مختلط رایج با گرایش‌های دینی و غیر دینی در عراق، چنین موقعیتی را لازم داشت تا بتواند خود را از التقاطی که این اندیشه را تهدید می‌کرد؛ نجات دهد. حادثه کربلا نتیجه رویارویی عملکرد سیاسی اندیشه فعال شیعی و اندیشه‌های منفعلی چون جبر، حفظ وحدت و جماعت و ارجاء بود. تاثیر این اندیشه‌ها را می‌توان از فحوای کلام و سخنانی که میان جنگجویان با ذکر گرایش‌های آنان رد



و بدل می شد، فهمید؛ یزید بن معقل (عثمانی) به بریر بن حضیر (علوی) می گفت: «می بینی که خدا با تو چه کرد؟ ترا در میان موج سپاهیان فراوان این زیاد قرار داد و تو مطمئناً شکست خواهی خورد. آیا به یاد داری که در محله بنی لوزان همراه تو بودم؟ و می گفتمی که عثمان بن عفان با خویشان بد کرد و معاویه بن ابی سفیان گمراه، گمراه کننده است و پیشوای هدایت و حق، علی بن ابی طالب است» بریر گفت، اکنون هم، «شهادت می دهم که عقیده و گفتار من این است.» (طبری، ۱۹۷۶، ج ۵، ۴۳۲) نافع بن هلال در حین پیکار می گفت: «من جملیم، من بر دین علیم» مزاحم بن حریث که به هم او ردی او رفت و گفت: «من بر دین عثمانم.» (همان، ۴۳۵) عمرو بن حجاج مذحجی از سران لشکر کوفه و از دعوت کنندگان حسین بن علی (ع) که در جریان تغییر شرایط، به سمت امویان جهت گیری کرد، خطاب به مردم کوفه گفت: «ای مردم کوفه به اطاعت و جماعت خویش پایبند باشید و در کشتن کسی که از دین برگشته و خلاف پیشوا کرده تردید میارید.» (همان) نگرش این سنتی نیمه راه، نسبت به حاکمیت و حفظ وحدت جامعه، نشأت گرفته از همان تفکری بود که منجر به خلافت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده شد. این نوع تفکر که با تفکر صاحب نظران مرئی هماهنگ بود مردم را به تبعیت از هر حاکمیتی که بتواند به هر نحوی آرامش و امنیت را در جامعه برقرار کند، تشویق می کرد. از نظر پیروان این گروه ها، هر گروهی که در مقابل حاکمیت قرار می گرفت، صرفه نظر از نوع اندیشه اش، خارجی محسوب می شد، بر این اساس رفتار حسین (ع) و پیروانش، بدلیل تحریک مردم به خروج علیه حاکمیت، بدعتی بود که وحدت و جماعت امت پیامبر (ص) را به خطر انداخته بود.

### نتیجه گیری

تأثیر اندیشه های فعال در تقابل با حاکمیت سیاسی، کوفه را به جامعه پر تحرک و فعالی در دوره زمانی مورد بحث تبدیل کرد. گرچه نمود این تحرک از زمان عمر مشهود بود ولی شرکت در شورش سراسری که به قتل عثمان منجر شد، تبلور اندیشه شیعی با انتخاب کوفه به عنوان مقرر خلافت علی (ع) و ظهور اولین تشکل سازمان یافته بعد از ماجرای حکمیت توسط خوارج، شرایط این تحرک را دو چندان کرد. تبدیل خلافت به سلطنت و انتقال آن به امویان، باز مرکزیت افتادن کوفه میسر شد. امویان با پایه گذاری مشروعیت خود بر جبر، عملکردهای ناشی از این اندیشه، خروج و شیعه را در مقابل خود قرار داد؛ و کوفه را به کانون پر تنش اندیشه های فعال در مقابل حاکمیت تبدیل و هزینه فراوانی را بر

حاکمیت سیاسی تحمیل نمود.

حاکمیت برای غلبه بر این بحران‌ها از سه سیاست راهبردی استفاده نمود: ۱- با توجه به شناخت روابط سیاسی - عقیدتی شیعه و خوارج، آنان را در روی هم قرار داده و مانع اتحادشان بر ضد دشمن مشترک (امویان) شد.

۲- با یاری گرفتن از اندیشه رایج مرجئه و حفظ وحدت و جماعت با پشتوانه قداست صحابه، مردم را به انفعال کشاند.

۳- با پشتوانه‌ی اندیشه جبر؛ حمایت، اطاعت و فرمانبرداری از حاکمیت سیاسی را برای مردم ملزم کرده و هر گونه حرکت ناهمسورا، قرار گرفتن در مقابل اراده خداوند قلمداد کرده و محکوم به نابودی می‌دانست.

تاثیر دو اندیشه اخیر بر دو گونگی رفتار سیاسی مردم کوفه در همراهی در قول و رها کردن در فعل نقش تعیین کننده‌ای داشت.

## مطالعات تاریخ اسلام

۱۶۹

سال اول / شماره اول / تابستان ۸۸

### منابع

- ابن ابی الحدید، (۱۳۶۷ ش) شرح نهج البلاغه (جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه)، محمود مهدوی، تهران، نشرنی.
- ابن اثیر، (بی تا) الکامل فی التاریخ، بیروت، دار التراث.
- ابن اعثم، (۱۹۹۱ م) الفتوح، علی شیری، بیروت، دار الاضواء.
- ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی بن محمد بن کنانی، (۱۳۲۸ ق) الاصابه فی تمییز الصحابه، بیروت، احیاء التراث العربی.
- ابن سعد، (۱۹۸۵ م) الطبقات الکبری، بیروت، دار بیروت.
- ابن شاذان، (۱۹۸۲ م) الايضاح، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- ابن طباطبا، محمد بن علی، (۱۳۵۰ ش) تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت های مسلمان، محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله بن محمد، (۱۹۹۳ م) الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، علی محمد الجبایوی

- بیروت، دارالجمیل .
- ابن عبدربه، احمد بن محمد، (۱۹۸۸م) عقد الفرید، احمد امین و دیگران، بیروت، دارالاندلس .
- ابن فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق، (۱۹۹۶م) البلدان، یوسف الهادی، بیروت، عالم الکتب .
- ابن مزاحم، (۱۹۹۰م) وقعه الصنفین، عبد السلام محمد هارون، بیروت، دارالجمیل .
- ابویوسف، (۱۳۰۲ق) الخراج، بیروت، دارالمعرفه .
- اشعری، سعد بن عبدالله بن خلف، (۱۳۷۱ش) تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقالات و الفرق)، محمد جواد مشکور، بیجا، انتشارات عطایی .
- بغدادی ابو منصور عبدالقاهر، (۱۳۴۴ش) الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام، محمد جواد مشکور، تهران، امیرکبیر .
- بلاذری احمد بن جابر، (۱۴۱۷ق) انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر .
- (۱۹۸۷م) فتوح البلدان، عبداله رانس، بیروت، موسسه المعارف .
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، (۱۹۶۰م) الاخبار الطوال، عبدالمنعم عامل، قاهره، دار احیا الکتب العربیه .
- جوادعلی، (۱۳۶۷ش) تاریخ مفصل عرب قبل از اسلام، حسین روحانی، بابل، کتابسرای بابل .
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، (۱۹۸۸م) الانساب، عبداله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان .
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، (۱۹۹۰م) الملل و النحل، احمد فهیمی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه .
- شهیدی، جعفر، (۱۳۸۴ش) نهج البلاغه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی .
- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، (۱۹۶۷م) تاریخ الطبری، محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث .
- عطوان حسین، (۱۳۷۱ش) فرقه های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، حمیدرضا شیخی، مشهد آستان قدس رضوی .
- مادلونگ، ویلفرد، (۱۳۸۵ش) جانشینی حضرت محمد (ص)، جمعی از مترجمان، مشهد، آستان قدس رضوی .

- مسعودی، علی بن الحسین، (۱۴۰۹ق) مروج الذهب و معادن الجوهر، قم، دارالهجره.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، (بی تا) العبری الارشاد، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.
- (۱۳۸۳ش) نبرد جمل، محمود مهدوی، تهران، نشرنی.
- نولدکه، تئودور، (۱۳۷۸ش) تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- نوبختی، محمد بن موسی، (بی تا) فرق الشیعه، استانبول، مطبعه الدوله.
- یعقوبی، ابن ابی واضح احمد، (۱۹۹۳م) تاریخ یعقوبی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات.

## مطالعات تاریخ اسلام

۱۷۱

